فهرست

[مقدمه: 2](#_Toc42008187)

[1. مشترکات سه عامل: 2](#_Toc42008188)

[2. انواع استعمال دلیل توسط مولا: 3](#_Toc42008189)

[3. وجه خاص آمدن خطاب: 4](#_Toc42008190)

[عامل چهارم: مورد ابتلا بودن و غلبه داشتن موضوع مأخوذ در دلیل 5](#_Toc42008191)

[مثال اول: ربائب 5](#_Toc42008192)

[مثال دوم: قاعده من ادرک 6](#_Toc42008193)

[مثال سوم: البیعان بالخیار مالم یفترقا 7](#_Toc42008194)

بسم الله الرحمن الرحیم

# اصول/ تعدیه حکم/ مقدمات

# مقدمه

بحث در اولین عامل از عوامل تعدیه حکم از موضوع به فراتر از موضوع بود. گرچه قاعده اولیه همان اصاله الموضوعیه است و اینکه هر موضوعی که در عنوان دلیل آمد خودش اصالت دارد و باید تحفظ بر آن شود اما با دلایل و علل ثانوی گاهی ما از عنوان مصرح در دلیل عبور می‌کنیم به عناوین عام‌تر و حکم تعدی پیدا می‌کند از عنوان محدود به‌عنوان موسع‌تری. اولین عامل عبارت بود از الغاء خصوصیت. گاهی به دلایل گوناگونی علی‌رغم اینکه عنوان معین خاصی آمده ما از آن خصوصیت عبور می‌کنیم و خصوصیت را الغاء می‌کنیم. وجوهی که می‌شد برای عبور از خصوصیت و الغاء آن ذکر کرد در کتاب به ترتیب آمده بود که ملاحظه کردید. وجه اول این بود که گاهی عنوان خاص ظهور در مصداقیت فرد عام‌تری دارد. الرجل ظهور دارد در اینکه بما هو رجل نیست بلکه از باب اینکه مصداق انسان مکلف است. وجه دوم ظهور عنوان در مقدمیت بود مثل همان عنوان صبّ وجه سوم که با وجه دوم باهم ذکرشده بود ظهور عنوان در طریقیت بود که همان مثال وضع الید علی الرکبه در رکوع.

# 1. مشترکات سه عامل

این سه وجه را بحث کردیم و آنچه در هر سه وجه به‌عنوان نکته مشترک باید توجه داشت این است که همه این‌ها قرائن ویژه می‌خواهد یعنی صرف اینکه عنوان خاص مصداق عنوان عام است دلیل الغاء خصوصیت نمی‌شود؛ و الا همه‌جا الغاء خصوصیت می‌شود کرد زیرا همه‌جا عنوان عام‌تری است که یک عنوانی بر آن متصور است. پس صرف اینکه این‌یک مصداق عنوان عام‌تر است دلیل این نیست که آن عنوان عام مقصود است. قرائنی می‌خواهد که انسان مطمئن شود از باب مصداقت است نه از باب موضوعیت بالاصاله. در مقدمیت که عامل دوم بود آنجا هم همین‌طور است. آن‌قدر عناوینی داریم که اگر دقت کنیم می‌بینیم عنوان مقدمه چیز دیگر است. عنوان‌های خیلی اصیل هم می‌شود گفت مقدمه است. مثل صلّ اقم الصلاه صلات خودش مقدمه ذکر است. دست ما نیست که بگوییم نمازخواندن موضوعیت ندارد بلکه مقدمه برای چیز دیگر است و این هم می‌گوید ذکر خدا داشته باش. حال این نماز نه چیز دیگری. طریقیت هم همین‌طور است خیلی موارد می‌تواند طریقیت چیز دیگری داشته باشد. آن نکته محوری که در هر سه باید توجه شود این است که مجرد المصداقیه در عامل اول مجرد المقدمیه در عامل دوم مجرد الطریقیه در عامل سوم دلیل برای الغاء خصوصیت نیست؛ و الا اگر صرف مصداقت و مقدمیت و طریقیت دلیل الغاء خصوصیت می‌شد در همه ادله باید الغاء خصوصیت بکنیم. این نشان می‌دهد که الغاء خصوصیت فقط مخصوص این عوامل نیست. این عوامل جزء الموضوع و جزء العله است باید شواهدی بیاید که انسان را به اطمینان برساند که ذکر این از باب مصداقت است. مجرد مصداقت و مقدمیت و طریقیت دلیل الغاء خصوصیت نمی‌شود بلکه باید با قرائن و ضمیمه احراز کنیم که ذکر این و قصد از ذکر این مثالیت و مقدمیت و طریقیت است؛ یعنی در اراده استعمالی یا جدی قصد طریقیت و مصداقت شده. قصد روی عنوان بالاتر رفته.

سؤال: بحث مصداقت فرد اکمل است؟

جواب: نکته خوبی است که عرض می‌شود.

نکته مشترک راجع به سه عامل داشتیم که مجرد طریقیت و مقدمیت و مصداقت دلیل الغاء خصوصیت نمی‌شود و ظهور در الغاء خصوصیت را ایجاد نمی‌کند بلکه باید قرائنی باشد که انسان را مطمئن کند که اراده مولا روی عنوان عام‌تر رفته و ذکر این‌ها به‌عنوان‌مثال و مقدمه و طریق بوده. مطلب روشنی است ولی باید دقت داشت نگوییم به‌صرف مقدمه بودن ظهور در الغاء خصوصیت پیدا می‌شود. این نکته مشترک این‌هاست.

# 2. انواع استعمال دلیل توسط مولا:

نکته دیگر اینکه شکل استعمال دلیل و اراده مولا متفاوت است. گاهی شاهد برای تغییر ظهور اولی به سمت ظهور ثانوی آن‌قدر قوی است که اراده استعمالی فرق کرده. در مرحله اراده استعمالی تغییر پیداشده. همین‌طور که می‌گوید الرجل یغتسل یعنی المکلف یغتسل. اصلاً اراده استعمالیه عوض‌شده است. قرینه‌ای که آمده که رجل یک مثال است اصل مکلف است اعم از مرد و زن آن‌قدر آن مقدمه قوی است که استعمال را تغییر داده. الرجل یغتسل اصلاً ذهنش نمی‌رود که مرد مقابل زن مراد است. کلمه در مقام استعمال ظهور جدیدی پیداکرده است حتی در حد اینکه دارد استعمال مجازی می‌شود. الرجل یعنی المکلف. این‌قدر قرینه قوی است که در استعمال همان معنای عام مقصود است. این‌یک شکل است که بالاترین وجهش این است که بگوییم الرجل مجازاً استعمال در مکلف شده است. مجاز جزء در کل که یکی از علائق است یا جزئی در کلی. آثاری هم این دارد درجاهایی. این قوی‌ترین شکل الغاء خصوصیت است.

گاهی در مقام اراده استعمالی رجل رجل است اما شاهدی داریم که اینجا در داعی جد مراد همان انسان است الغاء خصوصیت در مرتبه بالاتری می‌کنیم. از حیث داعی جدی آن مقصود است نه اینکه اراده استعمالیه را تغییر دهد. تفاوت این‌ها هم در مطلق و مقید و عام و این‌ها دیده‌اید که بعدازاین است که مطلق مقید شد با دلیل منفصل یا عام با دلیل منفصل تخصیص خورد سؤال می‌شود که عام در مرتبه اراده استعمالیه عام است یا خاص؟ می‌گویند در مرتبه اراده استعمالی هنوز عام است اما در مقام اراده جدی می‌گوییم مقصود واقعی آن خاص است اینجا هم همان است. اصلاً استعمالش تغییر می‌کند. رجل که می‌گوید یعنی آن. گاهی در آن حد است؛ اما در مواردی هم در آن حد نیست؛ بنابراین گرچه قواعد کلی الغاء خصوصیت است اما میانه راه می‌گوییم شاید در آخر هم جمع‌بندی بکنیم. عرض ما این است که در این سه مصداق و در همه مواردی که الغاء خصوصیت می‌شود آن شواهد و قرائنی که موجب الغاء خصوصیت می‌شود دو طور تأثیر می‌گذارد:

1. تأثیر در تغییر دلالت در مقام اراده استعمالیه؛ یعنی اراده خصوصیت در همان اراده استعمالیه انجام می‌شود.
2. گاهی الغاء خصوصیت در رتبه عمیق‌تر است و در سطح و دلالت استعمالیه نیست بلکه در اراده جدی است که تغییر پیدا می‌کند. خیلی از موارد از این قسم دوم است. در مقام اراده جدیه باید خصوصیت را کنار بگذارد. مخصوصاً الغاء خصوصیتی که وجوه دقیق دارد.

تفاوت این دو در جمع ادله و مسائل دیگر اثر دارد که در مرتبه سطح اولیه اراده استعمالیه الغاء خصوصیت شود یا به عمق رود که اراده جدیه است.

# 3. وجه خاص آمدن خطاب:

وجه اینکه علی‌رغم اینکه اراده جدیه روی عنوان عام است ولی ظاهر خطاب عنوان خاص آمده است. وجهش چیست؟ حتماً وجهی دارد و شاید متعدد باشد.

1. یکی از وجوه این است که علی‌رغم اینکه مراد عام است بیان خاص بیان سهل محاوره‌ای است. مثلاً در غسل بخواهد مقصد اصلی را بگوید عبارت پیچیده می‌شود خیلی سهل می‌گوید آب بریز. حال بگوییم ریختن موضوعیت ندارد اصل آن است که آب او را فرابگیرد این کلمه‌ای باید بیاورد که خیلی رایج نیست. پس گاهی وجه اینکه عنوان خاصی به‌عنوان‌مثال یا مقدمه یا طریق آمده درحالی‌که مراد عنوان عام‌تری است که وسیع‌تر و کلان‌تر است وجه اول این است که عنوان خاص چیز متداول و روان و سهلی در محاورات است. این پایین‌ترین وجه است. سهولت در محاوره در گفتگو.
2. وجه دیگر این است که در سؤال سائل آمده امام روی همان جلو می‌رود. تغییر نمی‌دهد چون تغییر دادن جواب با سؤال مؤونه زائده می‌خواهد.
3. غیرازاین دو نوع که وجوه عادی معمولی است وجوه دیگری از معانی بیان دقیق هم متصور است. وجه سوم این است که ما در یا ایها الذین آمنوا می‌گوییم وقتی می‌گوید **﴿کتب علیکم الصیام کما کتب علی الذین من قبلکم﴾** مقصود یا ایهاالناس است چرا گفته یا ایها الذین آمنوا و قسم خاص را گفته که مابعد الغاء خصوصیت می‌کنیم؟ میگوییم این به خاطر این است که خدا می‌خواهد علی‌رغم اینکه خطابش برای همه است می‌خواهد شرف خطاب خودش را متوجه مؤمنین بکند. تشریفا لقسم خاصی از اقسام مخاطبین، مؤمنین را بیان می‌کند. این نکته تشریف است.
4. چهارم اینکه یا ایها الذین آمنوا به خاطر این می‌گوید که می‌خواهد خطاب را متوجه کسی بکند که ارزشش را دارد ولو مخاطبش عام است ولی چون می‌بیند اثری ندارد خطاب را متوجه قسم خاصی می‌کند. به این قسمی که خطاب به نتیجه می‌انجامد توجیه می‌کند و علی‌رغم اینکه کسی که دقت کند الغاء خصوصیت می‌کند و می‌فهمد برای همه است.

ممکن است چندین وجه دیگر برای این مسئله قابل‌تصور شود اگر در دقت‌های معانی بیانی و ظرایف زبانی برویم ممکن است وجوه دیگری هم پیدا شود.

پس نکته سوم اینکه الغاء خصوصیت در مرتبه اراده استعمالی یا جدی می‌شود چرا متکلم یا امام خود آن متن اولی را نگفته عنوان اولیه مقصود را نگفته و عنوان فرعی ثانوی گفته که ما باید با قرائنی خصوصیتش را بیندازیم این چرا پاسخی دارد و حتماً وجهی دارد که عبث و لغو نیست. چند نکته گفتیم و شاید در پرونده چیزهای دیگری را هم بشود اخذ کرد.

سؤال: اینکه می‌پذیریم خطاب مال مخاطب باشد که منتج باشد پس خطاب‌های یا ایهاالناس قرآن چرا آمده است؟

جواب: جوابش جوابی است که شما در معانی بیان می‌خوانید که هر غالب بیانی در افاده معنایی نکات زائدی دارد یک معنا را چند طور می‌شود گفت و هرکدام نکته‌ای دارد هر غالبی را که انتخاب بکنید نکته آنجا اینجا نیست.

سؤال: اگر تشریعی بپذیریم امر مشخصی است که عظمتی به مؤمن می‌دهد اما با یا ایهاالناس تناقض گویا پیدا می‌کند.

جواب: نه این‌طور نیست. جمله‌ای که گفتم جمله مهمی است. یک مضمون را ازلحاظ ادبی می‌توانید ده طور بگویید هر طور که بگویید شامل نکته‌ای است و در هر قسمی نکات بخش‌های دیگر در آن نیست. یکجا خطاب را یا ایهاالناس گفته نکته تشریف یا اینکه خطاب متوجه کسی باشد که به نتیجه برسد در آن نیست ولی نکته دیگری که جبران این خلأ را بکند در آن هست. هر بیان مشتمل بر نکته‌ای است در معانی و بیان و بدیع و در هرکدام وقتی آن نکته را آوردید چند نکته از دستت رفته. سرجمع این‌ها را ببینید. قرآن جایی یا ایهاالناس گفته که متوجه کند ما را به اینکه خطاب‌ها مال همه است. جایی دیگر یا ایها الذین آمنوا گفته به این خاطر که بگوید امید من به همین‌هاست. باهم که ببینید منظومه نکات دستگاه کاملی می‌دهد. این هم بحثی بود که گذرا امور کردم در تفسیر امر مهمی است. به‌خصوص نکته بعدی که در قرآن یک مطلب به چند شکل بیان می‌شود و هرجایی نکته‌ای دارد و جمع این‌ها را باید دید جمع که بکنید منظومه فکری به دست می‌آید.

شما همین معوذتین را ببینید. سوره ناس **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ (1) ﴿مَلِكِ النَّاسِ﴾ (2) ﴿إِلهِ النَّاسِ﴾ (3) ﴿منْ شَرِّ الْوَسْواسِ الْخَنَّاسِ﴾ (4)** معوذ به را متعدد کرده و معوذ منه را یکی قرار داده. در فلق: **﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ (1) ﴿مِنْ شَرِّ ما خَلَقَ﴾ (2) ﴿وَ مِنْ شَرِّ غاسِقٍ إِذا وَقَبَ﴾ (3) ﴿وَمِنْ شَرِّ النَّفَّاثاتِ فِي الْعُقَدِ﴾ (4) ﴿وَ مِنْ شَرِّ حاسِدٍ إِذا حَسَدَ﴾ (5)** اینجا معوذ منه را توسعه داده است. سوره ناس را بگیری نکاتی دارد فلق را بگیری نکات دیگری دارد نکات آن در این نیست این در آن نیست. اگر بخواهید به دیدگاه جامعی برسید باید باهم ببینید. داستان مفصلی دارد وقتی ساعت‌ها رویش کارکردم که هست استعاذه چیست و ابعادش چیست. این دو سوره کوچک است وقتی آیات دیگر هم بیاید نکاتی بر این می‌افزاید. حال گاهی از این هم ریزتر است اینجا به شکلی بودگاهی ریزتر است یک مطلب چند جور در قرآن بیان‌شده است. نکته اینجا آنجا نیست آنجا اینجا نیست. کنار هم بگذاری می‌بینید یک منظومه خوبی تشکیل‌شده است. این سه نکته اساسی و کلیدی بود که راجع به سه عامل ذکر شد.

# عامل چهارم: مورد ابتلا بودن و غلبه داشتن موضوع مأخوذ در دلیل

عامل چهارم در ترتیب ما در کتاب عامل سوم است: کون الموضوع المأخوذ لاجل کونه موردا للابتلاء و الغلبه. گاهی آمدن یک عنوان خاص یا قید خاص در دلیل از باب این است که آن مورد مصداق مورد ابتلا یا غالب در عنوان کلی است و به این دلیل ما الغاء خصوصیت بکنیم. قید و عنوان خاص بیانش را حمل کنیم چون این مورد ابتلا بوده آمده نه اینکه در ذهن مولا خصوصیتی داشته باشد.

## مثال اول: ربائب

مثال‌های خود کتاب چند تاست. یکی آیه شریفه سوره نساء: **﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهاتُكُمْ وَ بَناتُكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ وَ عَمَّاتُكُمْ وَ خالاتُكُمْ وَ بَناتُ الْأَخِ وَ بَناتُ الْأُخْتِ وَ أُمَّهاتُكُمُ اللاَّتي‏ أَرْضَعْنَكُمْ وَ أَخَواتُكُمْ مِنَ الرَّضاعَةِ وَ أُمَّهاتُ نِسائِكُمْ وَ رَبائِبُكُمُ اللاَّتي‏ في‏ حُجُورِكُمْ مِنْ نِسائِكُمُ اللاَّتي‏ دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلا جُناحَ عَلَيْكُمْ وَ حَلائِلُ أَبْنائِكُمُ الَّذينَ مِنْ أَصْلابِكُمْ وَ أَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلاَّ ما قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كانَ غَفُوراً رَحيما﴾**[[1]](#footnote-1)

دختران ربابه‌ای که در خانه‌های شما هستند. یکی از اقسام زنان محرم ربائب‌اند. دختران ‌همسر بر شخص حرام است. منتها اینجا قیدی هم افزوده بر این ربائبی که در خانه‌های شما هستند. **﴿اللاَّتي‏ في‏ حُجُورِكُمْ﴾** قیدی است که کنار ربائب قرارگرفته است. اوصاف بر دو قسم‌اند. وصفی داریم که قید احترازی است و بعضی قیود داریم که توضیحی است. قسم دیگری هم داریم که غیرازاین قیود غالبی که از باب تغلیب و غلبه ذکر می‌شود. این آیه محل بحث قرارگرفته است. در مفاهیم هم دیده‌اید این آیه را. ربائبی که در خانه‌های شما هستند؛ یعنی حکم شامل دختر همسران که در خانه‌ها نیستند نمی‌شود؟ اگر قید، قید احترازی باشد حکم را متمرکز می‌کند بر گروه خاصی از ربائب و شامل آن‌ها نمی‌شود. البته مفهوم ندارد که حکم بر روی آن‌ها نیست باید ادله دیگر را ببینیم. ولی حکم را محدود می‌کند اگر قید احترازی باشد. ولی اینجا غالباً گفته‌اند قید غالبی است. غال با می‌گویند اینجا قید غالبی است ربائب همه‌شان حرام‌اند.

سؤال: دو قید است یکی التی فی حجورکم یکی التی دخلتم بهن.

جواب: آن‌هم قید دیگری است که الآن محل بحث ما نیست. بحث این است که بودن دختر در خانه جزء موضوع تحریم است یا اینکه دخالتی در تحریم ندارد. گفته‌شده اینجا از موارد الغاء خصوصیت است. علی‌رغم اینکه گفته‌شده اللاتی فی حجورکم ظاهرش هم اصل در قیود احترازیت است و اصل این است که موضوعیت داشته باشد و جزء موضوع باشد و حکم هم‌روی این قرار بگیرد ولی گفته‌شده این خصوصیت را ما الغاء می‌کنیم. اللاتی فی حجورکم دخلی در حرمت ندارد. این دختر چه در خانه شما زندگی کند چه آن‌طرف دنیا در خانه دیگر زندگی کند که هیچ ربطی به اینجا ندارد. اللاتی الغاء می‌شود. چرا الغاء می‌شود چون قید غالبی است چون غال با ربائب بچه‌هایش با این زندگی می‌کنند. جنبه غالبی داشته این کلمه آمده و الا دخالتی در موضوع ندارد.

اگر عنایت معانی بیانی در کار نباشد که لغو است اما اگر نکته‌ای در کار بود نکته اخلاقی تربیتی اجتماعی در کار باشد حل می‌کند که اینجا حتماً هست و شاید بپردازیم. این هم مثال برای الغاء خصوصیت از عنوانی که ذکرش للابتلاء و لغلبة الوجود بوده اما در اراده جدی حکم مولا دخالت ندارد.

## مثال دوم: قاعده من ادرک

مثال دیگری که آمده قاعده من ادرک رکعة است. با خاطره‌ای همراه است. حدود 15 یا 16 ساله بودم که مکاسب می‌خواندم علاقه پیدا کردم که قاعده‌ای به‌صورت عربی بنویسم. بچه‌تر بودیم. اولین چیز فقهی که به عربی نوشتم این قاعده من ادرک بود. ده بیست صفحه نوشتم هنوز هم‌دست نوشته‌هایش هست مال سال 54 یا 55 قاعده را نوشتم و در ذهنم هم مانده روایاتی که داشتم. همین بحث هم در عالم بچگی طرح کردم و یادم نیست چه طور جمعش کردم.

این قاعده مستند به روایتی است این روایت این است که اگر کسی بیدار شد لحظه‌ای تا طلوع آفتاب مانده به شکلی که یک‌رکعت نماز با همه شرایط که سریعاً بخواند یک‌رکعت در وقت است همین‌که به رکعت دوم می‌رود آفتاب طلوع می‌کند در روایت این‌طور است:

مَا رَوَاهُ- سَعْدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ عَمْرِو بْنِ سَعِيدٍ عَنْ مُصَدِّقِ بْنِ صَدَقَةَ عَنْ عَمَّارِ بْنِ مُوسَى السَّابَاطِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‏ فِي الرَّجُلِ إِذَا غَلَبَتْهُ عَيْنُهُ أَوْ عَاقَهُ أَمْرٌ أَنْ يُصَلِّيَ الْمَكْتُوبَةَ مِنَ الْفَجْرِ مَا بَيْنَ أَنْ يَطْلُعَ الْفَجْرُ إِلَى أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَ ذَلِكَ فِي الْمَكْتُوبَةِ خَاصَّةً فَإِنْ‏ صَلَّى‏ رَكْعَةً مِنَ‏ الْغَدَاةِ ثُمَّ طَلَعَتِ الشَّمْسُ فَلْيُتِمَّ وَ قَدْ جَازَتْ صَلَاتُهُ.[[2]](#footnote-2)

از این روایت تعبیر شده به قاعده من ادرک. من ادرک رکعة من الصلاه فی الوقت فقد ادرک الوقت. وقت را تعمیم می‌دهد. وقت برای همه عالم طلوع شمس است اما برای آدم‌هایی که یک‌رکعت در وقت خوانده‌اند به نحو حکومت توسعه در وقت داده‌شده است. وقت او بقیه نماز را هم می‌گیرد. سؤال این است که آن را هم تند بخواند به‌سرعت اول یا آنکه نه می‌تواند با مستحبات پنج دقیقه هم طولش بدهد؟ ممکن است بگوییم آن را هم می‌گیرد برای او پنج دقیقه وقت اضافه می‌شود رکعت اول که به رکوع دوم رسید آفتاب طلوع کرد ولی می‌داند که می‌تواند طولش دهد سجده‌های طولانی و مستحبات انجام دهد ده دقیقه هم طول بکشد بازهم می‌گوید ادرک الوقت. این توسعه روایت در مورد نماز صبح آمده و به قاعده من ادرک مشهور است.

اینجا هم مثال دوم برای الغاء خصوصیت ذکرشده است. روایت که می‌گوید من صلی رکعه من الغداه ممکن است کسی بگوید الغداه خصوصیت دارد این همان اصاله الموضوعیه و عدم الغاء خصوصیت می‌شود ممکن است کسی بگوید نه من الغداه به‌عنوان یک فرد غالبی است که ذکرشده غال با این اتفاق در صبح می‌افتد کسی از خواب بیدار نمی‌شود لحظه‌های آخر می‌شود. خیلی آدم‌ها این‌طورند و احیاناً اتفاق می‌افتد اما در ظهر و مغرب و عشاء و کمتر مصداق پیدا می‌کند. مصداق بیشتر اینکه رکعتی را در وقت بخواند و ناگهان طلوع کند و از وقت بیرون برود غلبه مصداقی مال صبح است. بیان صبح وجهی ندارد جز اینکه غلبه مصداقی است. الغاء خصوصیت می‌کند قاعده من ادرک غیر نماز صبح در سایر صلوات یومیه هم جاری می‌شود. آیا می‌شود از این هم بالاتر رفت و بگوییم در نوافل هم جاری می‌شود یا در فرایض غیر یومیه جاری می‌شود در موارد بعدی است که باید ذکر شود. این هم مصداقی از الغاء خصوصیت است که ذکرشده است.

## مثال سوم: البیعان بالخیار مالم یفترقا

مصداق دیگری هم ذکرشده است که بد نیست ذکر شود:

6- مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ جَمِيلٍ عَنْ فُضَيْلٍ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: ... قُلْتُ فَمَا الشَّرْطُ فِي غَيْرِ الْحَيَوَانِ قَالَ الْبَيِّعَانِ‏ بِالْخِيَارِ مَا لَمْ‏ يَفْتَرِقَا فَإِذَا افْتَرَقَا فَلَا خِيَارَ بَعْدَ الرِّضَا مِنْهُمَا.[[3]](#footnote-3)

ما لم یفترقا ظاهرش این است که بایع کسی است که عقد را از طرفی می‌خواند مشتری هم کس دیگر که عقد می‌خواند این‌ها تا در مجلس هستند می‌توانند فسخ بکنند. همان خیار مجلس است. یکی از انواع خیارات در فقه است. حال ظاهرش این است که دو نفر باشند؛ اما اگر یک نفر به وکالت از دو نفر خریدوفروش کرد. نشست و ماشین را از یکی به دیگری فروخت که وکیل هر دو است. قبول هم می‌کند. خودش در مجلس عقد را جاری می‌کند. آیا خیار مجلس برای این شخص هم هست؟ تا وقتی‌که بلند نشده می‌تواند فسخ کند یا نه؟ باید ببینیم البیعان بالخیار در کلام امام شامل این هم می‌شود یا نه؟ ظاهرش نمی‌شود زیرا تثنیه است بایع و مشتری که دو نفرند البیعان ما لم یفترقا تا وقتی‌که جدا نشده‌اند؛ اما ممکن است کسی بگوید این‌ها الغاء می‌شود روح کلام این است که بیع و شرائی انجام‌شده و از مجلس هم بلند نشده است. منتها بایع و مشتری چون دو نفرند و باهم عقد می‌بندند دو نفر آمده و الا روح خیار این است که عقد و شرائی انجام‌شده و مجلس عقد و شراء هم به هم نخورده. خصوصیت بیعان و مالم یفترقا که تثنیه است الغاء می‌شود. عقدی که در مجلس اقامه‌شده و مجلس هم ادامه دارد خیار در آن هست. این هم نوعی الغاء خصوصیت است. این سه مثالی که ذکرشده برای اینکه قیودی که الغاء می‌شود گاهی به خاطر این است که عرف می‌گوید این قید غالبی است احترازی نیست این وجهی است که به بیانی که عرض کردم هست بررسی ان‌شاءالله یکشنبه.

1. . سوره نساء، آیه 23. [↑](#footnote-ref-1)
2. . تهذيب الأحكام (تحقيق خرسان)، ج‏2، ص 18. [↑](#footnote-ref-2)
3. . الكافي (ط - الإسلامية)، ج ‏5، ص 169. [↑](#footnote-ref-3)